

پلنگ سیاه دربار! (نقش اشرف در دوره دوم پهلوی)

پژوهشگر: عبدالله ناصری چوپلو

چکیده:

افراد زیادی، از جمله اعضای خاندان پهلوی، معتقد بودند که جای اشرف و محمدرضا از نظر جنسیت عوض شده، ولی عملاً هم ماجرای زندگی این دو قلوهای رضاشاه فرق چندانی با آنچه می‌گفتند نداشت.

اشرف با خصوصیات مردانه و خشن خود مانند سایه‌ای هولناک بر حکومت ایران افتاده بود و کمبودهای شخصیتی شاه در سیاست‌بازی، سرکوب، ترور و اقدامات مافیایی را جبران می‌کرد.

اشرف پهلوی به چنان قدرت و نفوذی در دستگاه سلطنت محمدرضا دست یافت که به‌عنوان زن قدرتمند ایران شناخته می‌شد و حوزه این قدرت او حتی به مناسبات برون‌مرزی نیز کشیده شد.

در این مقاله، سنگینی و تیرگی سایه او بر سیاست و حکومت در عصر پهلوی دوم، مورد ارزیابی و مطالعه قرار گرفته است.

افراد زیادی، از جمله اعضای خاندان پهلوی، معتقد بودند که جای اشرف و محمدرضا از نظر جنسیت عوض شده، ولی عملاً هم ماجرای زندگی این دو قلوهای رضاشاه فرق چندانی با آنچه می‌گفتند نداشت.

اشرف با خصوصیات مردانه و خشن خود مانند سایه‌ای هولناک بر حکومت ایران افتاده بود و کمبودهای شخصیتی شاه در سیاست‌بازی، سرکوب، ترور و اقدامات مافیایی را جبران می‌کرد.

اشرف پهلوی به چنان قدرت و نفوذی در دستگاه سلطنت محمدرضا دست یافت که به‌عنوان زن قدرتمند ایران شناخته می‌شد و حوزه این قدرت او حتی به مناسبات برون‌مرزی نیز کشیده شد.

در این مقاله، سنگینی و تیرگی سایه او بر سیاست و حکومت در عصر پهلوی دوم، مورد ارزیابی و مطالعه قرار گرفته است.

اشرف و محمدرضا پهلوی (خواهر و برادر دوقلو) در چهارم آبان 1298 در تهران متولد شدند.

آنها در آن زمان فرزندان یک خانواده متوسط بودند.

با این‌همه بیشتر توجهات پدر و مادر به فرزند پسر معطوف بود.

به‌طوری‌که خود اشرف در خاطراتش می‌نویسد، وی در کودکی، به‌خاطر بی‌توجهی پدر و مادر، گوشه‌گیر و غمگین بوده است.

اشرف - که به‌هنگام تولد او را زهرا نامیدند - تحصیلات خود را نزد معلمان خصوصی فراگرفت و زبان فرانسه را نیز نزد مادام ارفع آموخت.

اشرف چندی هم در دبیرستان انوشیروان دادگر به تحصیلات خود ادامه داد و در سن هفده‌سالگی، به‌دستور پدرش، با علی قوام، فرزند قوام‌الملک شیرازی، که در آن ایام در لندن مشغول تحصیل بود، ازدواج نمود.

آن دو از نخستین روزهای ازدواجشان با یکدیگر توافق و صمیمیت نداشتند.

اشرف در سال 1318 از علی قوام صاحب فرزند شد اما پس از شهریور 1320 اختلاف میان آنها شدت یافت و سرانجام به جدایی انجامید.

اشرف عاشق سیاست بود.

او از همان نخستین روز های شهریور 1320 با کمک و مساعدت مادرش به جمع‌آوری عده‌ای پرداخت که بعدها بتوانند در دولتها عوامل اجرایی او باشند .

اشرف از نیمه‌های سال 1331 درصدد برآمد تمام هم خود را در راه سقوط مصدق به‌کار گیرد .

فعالیت سرسختانه او زمانی آغاز شد که دکتر مصدق پیشنهاد بانك بین‌المللی را در مورد نفت رد کرد و امیدی به حل مساله نفت باقی نماند .

اشرف در این زمان به‌طور جدی با انگلیسیها وارد مذاکره‌ای پیرامون يك کودتای نظامی شد و پس از آماده‌شدن کار در لندن، اقداماتی نیز در تهران توسط ایادی وی انجام گرفت .

پس از کودتای بیست‌و‌هشتم مرداد، نخست‌وزیرانی در مصدر کار نشستند که جز حسین علا و دکتر امینی، همگی در راستای اجرای خواسته‌های اشرف می‌کوشیدند .

مدارک و اسناد موجود نشان می‌دهند که اشرف و افراد باند او هزینه‌های هنگفتی را هم‌ساله برای مسافرت‌هایشان مصرف می‌کرده‌اند .

درکل تاثیر اشرف پهلوی بر حیات اجتماعی و سیاسی ایران تا حد بسیار زیادی قابل توجه است؛ چراکه او حیات سیاسی و اجتماعی کشور را چندین دهه و افعا متأثر ساخته بود؛ از این رو، پس از مقدمه کلی که در بالا ذکر شد، این مقاله سعی خواهد کرد روند تکمیل شخصیت اشرف را از دوران کودکی پی‌گیرد و در ادامه به تشریح فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی او - که بدون شك ریشه آنها را باید در حوادث دوران کودکی او جستجو کرد - خواهد پرداخت .

چنانکه گفته شد، دوران کودکی این دختر سرکش، در آشفتگی و سرگشتگی سپری شد .

او که از همان اوان تولد مورد بی‌مهری پدر و مادر قرار گرفته بود، همواره احساس می‌کرد مورد بی‌مهری و ناخواستن واقع شده است .

فشارهای روحی ناشی از کمبود محبت، سرانجام روحیه او را چنان متأثر ساخت که وی به‌تدریج به شخصیتی ناآرام، سرکش و لجوج تبدیل شد؛ لجاجتی که در سنین بعدی به نوعی عصیانگری مبدل گردید .

او سعی می‌کرد بی‌توجهی دیگران به خود را با نوعی ابراز بی‌تفاوتی متقابل نسبت به اطرافیان و خواسته‌هایشان، پاسخ دهد و از این طریق بود که سعی می‌کرد خودش را به‌عبارتی مهم جلوه دهد .

خود اشرف در این باره می‌گوید: «پنج‌ساعت بعد که من متولد شدم دیگر از شور و هیجان که به هنگام تولد برادرم پدید آمده بود، اثری دیده نمی‌شد .

شاید چندان منصفانه نباشد اگر بگویم که کسی مرا نمی‌خواست .

اما این موضوع زیاد هم دور از واقعیت نیست .

قبل از من خواهر دوست‌داشتنی‌ام شمس به‌دنیا آمده بود و حالا هم پسری متولد شده بود که رویاهای پدر و مادرم را برآورده می‌ساخت .

« [i]

دوران کودکی اشرف، سراسر با ترس و نگرانی آمیخته بود .

او که دختر بچه‌ای بیش نبود، از تنهایی خویش در هراس بود .

پدرش او را جوجه‌اردک سیاه می‌نامید و مادرش او را مورد تمسخر قرار می‌داد .

اشرف در سراسر دوران کودکی، به دنبال پناهگاهی بود تا اندکی امنیت و آرامش و از همه مهمتر محبت به دست آورد .

ثریا اسفندیاری، دختر جوان بختیاری که سالها بعد وارد این خانواده شده بود، در خاطراتش می‌نویسد: « در يك عكس خانوادگی که به آلبوم خاندان پهلوی چسبیده بود، رضاخان در حالی دیده می‌شد که محمدرضا و شمس را روی زانوان خود نشانده و اشرف با نگاهی غمگین و گمشده که ویژه کودکانی است که احساس محبت نمی‌کنند در دورتر ایستاده است .

« [ii]

طبق نظریات روانشناسی، به‌ویژه براساس نظریه روانشناسی فردی آدلر، هرگاه نیاز محبت و توجه که در درون هر فردی به ودیعه نهاده شده است، مورد بی‌اعتنایی قرار گیرد، این بی‌توجهی در سنین بعد به صورت عقده‌های روانی بروز می‌کند، عقده‌هایی که با آزادی بیشتر، رشد بیشتری می‌یابد و در نهایت به اعمال خودسرانه و خلاف جامعه می‌انجامد؛ امری که بعدها در زندگی اشرف به‌خوبی نمایان می‌شود؛ چه او به‌طور غریزی هنگامی که مورد مهر و محبت و توجه پدر و مادر قرار نگرفت، مانند غریقی که در وسط آب یکه و تنها مانده باشد، به هر وسیله‌ای دست یازید تا خود را سرپا نگه دارد و کمی‌دهای شخصیتی خود را جبران کند .

در این میان برادرش محمدرضا علاوه بر ابراز محبت کودکانه به خواهر همزادش، تنها عاملی بود که به اشرف قوت قلب می‌داد تا خودش را سرپا نگاه دارد .

[iii] از این رو اشرف تمامی علاقه خود را متوجه برادرش کرد و با تلقی محمدرضا به‌عنوان یگانه یاور، فقط در کنار او آرامش می‌یافت: « با وجود آنکه این همه بچه در خانواده ما وجود داشت، دوران کودکی من اغلب به‌تنهایی می‌گذشت .

شمس که اولین بچه بود مورد علاقه خانواده بود .

برادرم را هم که اولین پسر بود همه دوست داشتند .

ولی من خیلی زود احساس کردم که بیگانه‌ای بیش نیستم و باید برای خود جایی باز کنم .

« [iv] شدت علاقه اشرف به محمدرضا، در او روحیه‌ای مردانه به‌وجود آورده بود .

به‌ویژه آنکه محبت‌های مادر نسبت به شمس و حس احترام بیش از حد به قدرت پدر، حالتی از تنفر نسبت به زن و نوعی شیفتگی نسبت به قدرت در او پدید آورد .

البته بعدها خود اشرف از این خصوصیات برای نیل به اهداف ویژه‌ای استفاده کرد .

او پس از خروج برادر از ایران، تمامی تلاش خود را صرف یادگیری دروس مختلف نمود و به‌همین دلیل در اندک زمانی مورد تشویق پدر قرار گرفت و اجازه یافت با مادر و خواهر بزرگش در سال 1312 .

ش برای دیدار برادرش محمدرضا به سوئیس برود .

اولین آشنایی اشرف با تمدن غرب، از همین سفر آغاز شد .

او به محض دیدار سوئیس، چنان مجذوب غرب گردید که علیرغم آشنایی با خلق و خوی پدر، تصمیم گرفت از او بخواهد برای ادامه تحصیل، در سوئیس بماند، اما رضاشاه با او قات تلخی و تحکم، به این خواسته او پایان داد: «فکر ترک اروپا و بازگشت به زندگی سراسر انضباط و توأم با تنهایی تهران برایم بسیار دردناک بود .

وقتی به ایران برگشتم، همان احساس کمبود و فقدان را کردم که به هنگام عزیمت برادرم به سوئیس کرده بودم .

« [v] اشرف پس از بازگشت، جسورتر از پیش به روابط آزاد با جنس مخالف پرداخت تا جایی که روزی به هنگام گردش در باغ، من‌باب شوخی با افسری جوان که نظرش را جلب نموده بود، اسلحه‌اش را برداشته و شلیک کرد .

اتفاقاً در آن هنگام رضاشاه در همان حوالی حضور داشت .

رضاشاه عده‌ای را برای تحقیق واقعه به سمت صدای گلوله گسیل نمود .

بیان حقایق، رضاشاه را بر تصمیم خود جدی‌تر نمود: دختران می‌بایست هر چه سریع‌تر شوهر کنند .

[vi] برای این منظور، دو نفر از دو خانواده معروف که سر سپرده انگلیسیها بودند کاندید شدند: فریدون جم پسر محمود جم (مدیرالملک)، که بعدها به درجه ارتشبدی رسید و علی قوام (قوام‌الملک) شیرازی .

حسین فردوست می‌نویسد: «همان‌روز، خود اشرف با ناراحتی برای من تعریف کرد که پدرم ما را صدا کرد و گفت: موقع ازدواجتان است و دو نفر برای شما در نظر گرفته شده است .

شمس چون خواهر بزرگتر است، انتخاب اول با او است و دومی هم نصیب تو خواهد شد! چنین شد و چون فریدون جم خوش‌تیپ‌تر و جذاب‌تر بود شمس او را انتخاب کرد و علی قوام، که چه از نظر قیافه و چه از نظر شخصیت با جم تفاوت داشت سهم اشرف شد .

« [vii] فردوست در جای دیگر می‌نویسد: «موقعی که رضاخان تصمیم گرفت شمس و اشرف را شوهر دهد، فریدون دانشجوی دانشکده افسری فرانسه بود و علی قوام در کمبریج انگلیس دوره می‌دید .

در ظرف يك هفته عقد و عروسی انجام شد و فریدون و علی هر دو به دانشکده افسری اعزام شدند .

جم به سال دوم رفت، چون قبلاً يك‌سال در سن‌سیر بود و قوام به اول معرفی شد و هم‌کلاس من و محمدرضا شد .

او فردی کم‌هوش بود .

شمس و اشرف که در زمان رضاخان جرات نداشتند حرف طلاق را بزنند تا مرگ رضاخان با آنها زندگی کردند و پس از فوت او، هر دو طلاق گرفتند .

« [viii] ثریا اسفندیاری می‌نویسد: «ازدواج اشرف با علی قوام در زندگی اشرف عواقب وخیمی گذارد .

البته قبل از ازدواج با علی، می‌دانستم که اشرف آمادگی زیادی برای فساد دارد .

ازدواج با علی قوام در اشرف يك عقده شد و این روحیه او را تشدید کرد .

« [ix] به گفته فردوست «اشرف برای دیدار پدر به آفریقای جنوبی رفت و پس از مراجعت توفقی در مصر داشت .

او در آنجا عاشق يك فرد مصری به نام احمد شفیق شد و خواستار ازدواج با او گردید .

در بازگشت به ایران مساله را با محمدرضا مطرح کرد و محمدرضا خواست که شفیق را ببیند .

او به ایران دعوت شد و با محمدرضا ملاقات کرد .

او را پسندید و موافقت کرد .

اشرف از احمد شفیق دارای دو فرزند شد: يك پسر به نام شهریار که افسر نیروی دریایی بود و پس از انقلاب در پاریس کشته شد و يك دختر به نام آزاده که فساد و جاه‌طلبی را از مادرش به ارث برده است .

باید اضافه کنم که قبل از ازدواج با احمد شفیق، اشرف مدتی شدیداً عاشق هوشنگ تیمورتاش، پسر تیمورتاش وزیر دربار رضاخان شد و از محمدرضا اجازه خواست که با تیمورتاش ازدواج کند .

محمدرضا به علت سوابق پدرش و تیمورتاش، به شدت با این ازدواج مخالفت کرد .

به هر حال، اشرف مدتی هم معشوقه هوشنگ تیمورتاش، که جوان خوش‌تیپی بود، شد .

بدبختي شوهران اشرف اين بود كه پس از ازدواج، اشرف از قيافه‌شان بيزار مي‌شد و تحمل ديدنشان را نداشت .

او مدتي زن احمد شفيق بود و سپس از او جدا شد و در همان زمان در مسافرتي به پاریس عاشق فردي به‌نام مهدي بوشهري گرديد .

با اصرار به محمدرضا گفت كه حتما بايد با او ازدواج كنم و محمدرضا موافقت كرد .

« [x] فردوست در ادامه مي‌نويسد: «آنچه گفتم درباره شوهران اشرف بود و اما درباره روابط نامشروع و فساد اشرف اگر بخوا هم وارد جزئیات شوم خود کتاب مفصلي خواهد شد و لذا فقط به مهمترين موارد مي‌پردازم .

در زمان فوزيه، مدتي اشرف معشوقه تقی امامي شد .

در مسافرت به مصر مدتي با ملك فاروق بود .

در سالهاي 1331-1332 كه در پاریس بودم و به دیدار اشرف مي‌رفتم دیدم كه با سه مرد رفيق است .

دو نفر اهل پاریس بودند و يكي افسر جوان اهل يوگسلاوي بود كه گویا آجودان شاه يوگسلاوي بوده و به فرانسه پناهنده و تبعه شده بود و احتمالا بي‌ارتباط با سرويسهاي جاسوسي نبود .

من هرگاه به دیدارش مي‌رفتم، يكي از اين سه مرد را در اتاقش مي‌دیدم .

مثلا ساعت نُه صبح به دیدار اشرف مي‌رفتم و مي‌دیدم كه يك مرد گردن‌كلفت با لباس خواب در اتاق است و اشرف در تخت‌خواب خوابیده و خمیازه مي‌كشد .

دفعه ديگر مي‌رفتم و ساعت نُه - ده صبح مي‌دیدم كه پسر بلندقد و خوش‌تپ فرانسوي با لباس خواب در دستشويي است و دست و رویش را مي‌شوید و مشخص است كه شب آنجا بوده .

اشرف نيز با حالت كاملا عادي او را معرفي مي‌كرد .

در دوراني كه همسر بوشهري بود، مدتي عاشق دكتور غلامحسين جهانشاهي شد كه در كابينه علم وزير بازرگاني بود .

پس از اينكه از وزارت بركنار شد، او را رئيس دفترش كرد و در عين حال معشوقه‌اش هم بود، و اين علاقه شدت نداشت .

چندبار نيز ذوالفقار علي بوتو، كه در آن موقع وزير خارجه پاكستان بود، به تهران آمد و اشرف با وي بود .

از اين نمونه‌ها زياد است .

ماجرای ديگر مربوط به پرويز راجي است .

پرويز، پسر دكتور راجي، جوان بسيار خوش‌تپي بود كه مورد علاقه خاص هویدا قرار گرفت و هویدا او را رئيس دفتر خود كرد .

اشرف شديداً عاشق پرويز شد و واقعا او را كلافه كرد .

به‌همین دلیل راجي در سن كم (شايد سي‌ودو تا سي‌وپنج سالگي) مشاغل حساس داشت و اين اواخر سفير ايران در انگلستان شد و تا زمان دولت بختيار، در همین پست بود .

« [xi]

اشرف مي‌گويد: «طي آخرين روزهاي اقامت پدرم در اصفهان بارها از او تقاضا مي‌كردم كه مرا هم همراه خود ببرد و هر بار پاسخ داد من دلم مي‌خواهد كه تو همراه من باشي اما برادرت به تو بيشتري احتياج دارد .

می‌خواهم که نزد او بمانی و بعد افزود دلم می‌خواست پسر بودی و حالا می‌توانستی برادری برای او باشی .

« بی‌تردید شنیدن این سخنان از دهان پدر که مردی بسیار سختگیر و خشن بود، برای اشرف پیروزی بزرگی به حساب می‌آمد و او را در شادی فرو می‌برد؛ زیرا تا آن روزگار اشرف حتی تصور نمی‌کرد پدرش به تفاوت بین فرزندانش پی برده باشد .

فعالیت‌های سیاسی اشرف پهلوی

اشرف پس از سقوط سلطنت خودکامه پدرش، به چند نتیجه مهم رسید:

1- در دنیای امروز دیگر نمی‌توان مانند دوران داریوش، اردشیر، شاه‌عباس، نادرشاه و حتی قاجاریه سلطنت کرد و شاه هر اندازه هم سطوت و خشونت و قدرت و ظاهر خشن داشته باشد، صرفاً قادر است در برابر ایرانیها گردن‌فرانی کند، ولی در عرصه جهانی با یک نهب و تشر و حتی با نسیم مختصر نامساعد بین‌المللی، چه رسد به تندباد، از تخت خود سرنگون می‌شود و حتی به او اجازه تصرف در املاک مازندران یا فریمان را نمی‌دهند و او را با یک پس‌گردنی به اعماق اقیانوس پرت می‌کنند و بدبختانه در آنجا هم راحتش نمی‌گذارند و به جای برزیل و آرژانتین، به موریس می‌فرستند تا حساب دستش بیاید .

بنابراین کسب محبوبیت و جاهت ملی برای شاه و خاندان او لازم است و باید به‌ترتیب که امکان دارد، شاه و سلسله او محبوب شوند و یکی از راه‌های دستیابی به این مقصود، بهره‌انداختن جمعیت‌های نیکوکاری و خیریه و از این‌قبیل است .

این درحالی است که تشکیل جمعیت خیریه، به‌طور غیرمستقیم در واقع مراتب ضعف و ناتوانی دولت و گردانندگان امور را در توزیع امکانات معیشت و رفاه در میان مردم، و سیر شدن یک عده تا مرحله خفشدن و مردن دیگران از گرسنگی را نشان می‌دهد .

اما اشرف به این نتیجه رسید که باید از این طریق برای خانواده به‌شدت منفور و آبرو باخته که مملکت را در سایه بی‌تدبیری و بی‌دانشی دستخوش ماجرا و بدبختی کرده، وجهه ملی کسب کند .

2- باید به جای تکیه صرف بر نیروی نظامی و انتظامی، به طبقات و قشرهای گوناگون ملت، عشایر، روحانیان و سیاستمداران کهنه‌کار بازنشسته دلگرم بود؛ زیرا کاری که فروغی بازنشسته و مریم انجام داد و ارتش‌های بیگانه را از پیشروی به سوی تهران بازداشت، رضاشاه را بدون اینکه مخالفان تشنه به خورش کمترین مزاحمتی برایش ایجاد کنند، از کشور خارج کرد و پسر او را بر تخت نشاند، کار کم‌ارزشی نبود و بنابراین از این‌پس باید دنبال رجالی از این دست گشت که ذخایر ملی و در حکم در مسجد هستند؛ یعنی نه سوزاندنی‌اند و نه دور ریختنی و نزد خودی و اجنبی آبرو و اعتبار دارند .

3- در بار باید به جای توجه به روزنامه‌های مهوع و بله‌قربان‌گو و بی‌ارزش و بی‌محتوای عصر بیست‌ساله که مدیران کم‌سواد حروفچین و قصاب و کارمند دون‌پایه دولت و کاغذنویس جلو عدلیه آنها به مفت نمی‌ارزیدند و فقط به فکر کسب و کالت مجلس، خارج کردن ارز و نقد و جوا هر از کشور، سیرکردن شکم خود و خانواده و خویشاوندان و خلاصه بالابردن کاخ و ویلا بودند، گروهی از جوانان تحصیلکرده لایق و زبان‌دان و اروپارفته را مورد حمایت قرار دهد و از پخته آنان و دانش و تبحرشان در مسائل سیاسی و اجتماعی برای تثبیت قدرت سلطنت بهره گیرد و افسانه سلطنت مشروطه و شاه معصوم و محبوب را به ملت القا کند .

4- تاجایی که می‌توان باید ثروت اندوخت و برای روز مبادا و روز خطر در جاهای امن پنهان و ذخیره کرد و به جای بانک ملی، آن را به خارج از کشور، به‌ویژه به بانک‌های سوئیس فرستاد تا مانند تجربه پدر تاجدار، شصت و هشت میلیون تومان آن را رنود به‌یکباره از کف انسان به در نیاورند و با چند کلمه تشکر خشک و خالی، آن‌هم به صورت نیش و متلک، مشت در قفا به آدمی نزنند .

5- از زمین و ملکداری نباید غافل شد، بلکه باید به جای اداره مستقیم و حرف‌درآوردن سر آن، آن املاک را به دیگران اجاره داد و پول‌های به‌دست‌آورده را به بانک‌های داخل و خارج فرستاد .

6- به جای در کاخ‌نشستن و بستن در به روی خود، بهتر است گهگاه اعضای مونث و متملق جمعیت‌های نسوان و کانون زنان و امثالهم را که آرزومند زیارت شاهزاده‌خانمها و عکس‌برداری با آنان بودند، به حضور پذیرفت و با آنان چای و عصرانه خورد .

گهگاه از محلات فقیرنشین شهر دیدن کرد .

به زندان زنان و بیمارستانها و شیرخوارگاهها سرک کشید و خلاصه آن فخر فروشی را که مردم از خانواده پهلوی در خاطر داشتند، از ذهن مردم ساده‌دل و بیچاره و مظلوم ایران دور کرد و شاهزاده‌خانمی محبوب و محبوب و نازک‌دل و شیفته و فریفته کودکان در

اذهان آفرید .

تظاهر به مهربانی و خوش‌قلبی، نقشی مهم در جذب قلوب مردم ایفا می‌کند .

اشرف با زیرکی و فراست زنانه‌اش دریافت اکنون زمانی است که تا می‌تواند باید برای برادرش معصومیت و مظلومیت ذخیره کند و مطبوعات را وادارد تا درباره افکار دموکراتیک او و مخالفت پنهانی و ضمنی وی با اقدامات استبدادی خودکامانه و نیز خشکی، جمود و خشونت رضاشاه مقاله بنویسند و به مردم القا کنند که شاه جوان با پدر قزاق و دنیاندیده و خشن و عصبی خود تفاوت دارد و تربیت سونیس و احساسات لطیفی که از مادر به ارث برده، از او پادشاهی آزاخواه و دموکرات ساخته‌اند .

7- باید به جای رمانهای عاشقانه و تماشای فیلمهای سینمایی عاشقانه، بیشتر اوقات روزنامه‌ها و کتابهای جدی و سیاسی خواند و طرز سخن‌گفتن با سیاستمداران و روزنامه‌نگاران را فراگرفت .

باید ژنرالهای فرتوت و بی‌سواد و بی‌لیاقتی مانند بوذرجمهری و مطبوعی و نظایرشان را از دربار دور ساخت و به‌جای آنان سرتیپهای جوان و سین‌سیردیده و واقع‌گرا مانند رزم‌آرا را به محیط دربار نزدیک کرد .

اشرف این نکات را به ذهن سپرد و برای آموختن درس سیاست از وجود فتح‌الله نوری اسفندیاری، یکی از دیپلماتهای باسوادتر وزارت امور خارجه، بهره گرفت .

اشرف که دیگر خواهی‌خواهی به گود سیاست وارد شده بود و می‌خواست در کنار برادرش بایستد، ساختن و پرداختن جبهه‌های متشکل و طرفدار سلطنت شامل عناصر مدعی خوش‌فکری، لیاقت، کم‌دعایی، وطن‌دوستی و تا اندازه‌ای دموکرات‌نما را که درست یا غلط در جامعه به خوشنامی شهره بودند، سرلوحه کارهای خویش قرار داد .

[xii] او که پس از شکستهای عاطفی شدید، به‌ویژه در اولین عشق خود، وارد ماجراهای پشت‌پرده سیاسی شد، تنها تشنه قدرت بود؛ قدرتی که مایه همه‌چیز، و از جمله لذت، باشد .

او برای کسب این قدرت به فعالیتهای همه‌جانبه‌ای تا سطح اعمال افراطی دست زد؛ از جمله: افراط در میگساری، افراط در بازی ورق، افراط در شنیدن موسیقی جاز و دیدن فیلمهای سینمایی و سرانجام افراط در برپایی مجالس میگساری و باده‌گساری .

به‌تدریج مجالس شب‌نشینی اشرف به گذرگاه اخبار و اطلاعات سیاسی تبدیل شد و مهمترین مسائل روز در آنجا حل‌وفصل می‌گردید .

طولی نکشید که اشرف در تمامی توطئه‌های سیاسی و حوادث درباری، نقش موثری ایفا می‌کرد .

گاه با وزیر یا وکیل دست به یکی می‌شد و گاه جمعی از رجال را در خانه خود گرد می‌آورد تا به‌طور پنهان و آشکار در امور سیاست داخلی کشور دخالت کند .

اشتغال اشرف به مسائل سیاسی و حضور محسوس او در امور کشوری، شایعه دخالت او را در تمامی زمینه‌ها و مسائل سیاسی از حوادث کم‌اهمیت گرفته تا قتل کارمندان عالی‌رتبه دولت گسترش داد .

این شایعات آن‌قدر ادامه پیدا کرد که بالاخره از مرزهای کشور هم خارج شد و طولی نکشید که روزنامه‌های اروپا اشرف را قدرت پشت صحنه سلطنت و یا پلنگ سیاه نامیدند .

[xiii] هژیر یکی از دوستان اشرف بود که از همین طریق به قدرت رسید .

اشرف همه‌جا از او حمایت می‌نمود و سیاست‌ورزی او را می‌ستود؛ تا بدانجاکه در پاره‌ای موارد هژیر را آماج حسد سیاستمداران دیگر قرار می‌داد .

نفوذ هژیر در دربار، موضوع ساده و پیش‌پا افتاده‌ای نبود؛ زیرا شخص شاه به هژیر اعتماد خاصی داشت .

او از جانب اشرف پهلوی تایید می‌شد و به خود حق می‌داد هر کاری که دلش می‌خواهد، انجام دهد؛ کم‌اینکه یک‌بار در مجلس شورایی ملی چند تن از وکلا تصمیم گرفتند کابینه هژیر را استیضاح کنند، اما اشرف که به وسیله یکی از دوستان خود از جریان مطلع شده

بود، با دعوت وکلای مخالف به يك مهماني در منزل خود، از آنان خواست تا در تصميم خود تجدیدنظر کنند .

[xiv]

اشرف و رزم‌آرا

به‌قدرت‌رسیدن هژیر، آن‌هم از طریق دوستي با اشرف، بسياري از جوانان آرزومند و مشتاق کسب مقام را به تکاپو انداخت .

از جمله این افراد حاجعلي رزم‌آرا، يکي از افسران ارتش، بود .

او يکي از وزنه‌هاي پر قدرت در ارتش به حساب مي‌آمد .

او که از موفقیت هژیر در برقراري ارتباط با دربار، ناراضي بود، این توفيق را شایسته خود مي‌دانست .

رزم‌آرا با ترفندهاي خاصي، علاوه بر نشان‌دادن نواقص دولت، خود را حامي دربار و سلطنت معرفي مي‌نمود .

بي‌شک این مساله از چشم شاه و اشرف به‌دور نماند .

به‌تدریج دقت و هوش سرشار رزم‌آرا توجه اشرف را جلب کرد، به‌طوري که یکبار وقتي که میان هژیر و رزم‌آرا اختلاف درگرفت، اشرف هر دو را به منزل خود دعوت کرد و ترتیبي داد که رفع کدورت شود .

به‌هرصورت شخصیت قوي رزم‌آرا که فردي بي‌نهایت قدرت‌طلب بود، بعد از ترور هژیر مورد توجه اشرف قرار گرفت .

رزم‌آرا براي کسب مقامات بالاتر به حمایت يك مهره قوي نیاز داشت .

ارتباط اشرف و رزم‌آرا به‌تدریج شکل گرفت و حتي تا سطح ابراز علاقه متقابل پیش رفت .

[xv]

سیاست اشرف در ایجاد موازنه میان قدرت امریکا و روسیه در ایران، در سالهاي بعد پس از ملاقاتهاي او و برادرش از امریکا، سرانجام به وابستگی ایران به امریکا انجامید، تاحدي که خود اشرف و عناصر حکومت پهلوي به عوامل دست‌نشانده امریکا در ایران تبدیل شدند .

مبارزه پنهاني دکتر مصدق و اشرف

از میان نخست‌وزیران قوي ایران، اشرف فقط با قوام‌السلطنه موافق بود؛ زیرا قوام علیرغم قلدري و خودخواهي جبلي، به اهمیت و نفوذ اشرف پي برده بود و اغلب توصیه‌ها و سفارشهاي او را مي‌پذیرفت .

دکتر مصدق از همان ابتدای نخست‌وزیري، با اشرف از در مخالفت درآمد .

آیت‌الله کاشاني نیز در این مبارزه مصدق را همراهي مي‌کرد .

اشرف که قریب ده سال بر صحنه سیاست ایران سایه افکنده بود، ناگهان خود را در میان طوفاني از مخالفتها دید و سرانجام تحت فشار دکتر مصدق که به افکار عمومي متکي بود، مجبور به ترك ایران شد .

اما اشرف زني نبود که به این سادگيها از میدان مبارزه خارج شود .

او در کشورهای اروپاي غربي، مخالفان سياسي مصدق را به دور خود جمع کرد و مبارزه علیه حکومت مصدق را در خارج از ایران ادامه داد .

از يك طرف اطرافيان اشرف به انتشار مقالات و مطالبي عليه دكتور مصدق در مطبوعات اروپا مبادرت نمودند و از طرف ديگر خود اشرف مرتبا نامه‌هايي به برادر تاجدار خود مي‌نوشت و از اين طريق حس بدبيني شاه را نسبت به مصدق تحريك و تقويت مي‌کرد . البته مصدق از تحركات و تحريكات اشرف غافل نبود و پيوسته شاه را از القائات اشرف بر حذر مي‌داشت .

[xvi]

اين مبارزه پنهاني ميان اشرف و مصدق ادامه داشت تا اينكه حكومت مصدق متزلزل و ضعيف گرديد و اشرف موقع را براي مراجعت به ايران مناسب تشخيص داد .

به محض مراجعت اشرف به تهران، مصدق دريافت كه دير يا زود جريان عليه او عوض خواهد شد .

مبارزه دوباره از سر گرفته شد .

اشرف بسيار سريع و ماهرانه نقشه‌هاي خود را به موقع اجرا گذاشت .

اما قيام و اغتشاشي كه پس از استعفائي دكتور مصدق و روي كار آمدن قوام در ايران پيش آمد، براي اشرف غيرمنتظره بود .

فرداي اين قيام خونين، دكتور مصدق به شاه تاكيد كرد كه ملكه مادر و اشرف دو مانع مهم دوستي و صميميت ميان آنها (شاه و مصدق) هستند و لذا بايد از ايران خارج شوند .

اشرف براي بار دوم، با موافقت شاه از ايران خارج شد .

البته پس از خروج اشرف، دكتور مصدق در خصوص خروج ملكه مادر اصرار نكرد .

حسين مكي در خصوص واقعه سيام تير كه نقش اشرف در آن انكار ناپذير است، مي‌نويسد: «آنچه مسلم است، طرح وقايع سيام تير در ايران و كودتاي نجيب در مصر، به موازات هم پي ريزي شده بود كه در ايران با مقاومت ملت مواجه گرديد ولي در مصر چون افكار عمومي عليه دربار فاروق بود به ثمر رسيد .

مساله ديگر اين است كه در وقايع سيام تير ماه، اشرف پهلوي دخالت تامي داشته كه به شكست دربار منجر گرديد .

در وقايع بيست و هشتم مرداد هم اشرف پهلوي نقش مهم و اساسي داشته و همان دخالت و ايجاد حوادث، سرانجام مملكت را به طرف پرتگاه حكومت فردي و پليسي سوق داد كه در نتيجه به انقلاب ايران و تغيير رژيم منجر گرديده است؛ عجب اين است كه نتيجه دخالت اشرف در سياست مملكت را نگارنده در همان روز پنجم مرداد 1331 پيش‌بيني نموده و به وسيله مخبرين خبرگزار يهاي خارجي و داخلي ابراز کرده و به دربار پهلوي گوشزد نموده و هشدار داده بود .

« [xvii]

پس از وقايع سيام تير 1331، اشرف كه از ترديد امريكائيان در مورد مصدق و نهضت ملي نفت ايران آگاه شده بود، تصميم به جلب نظر آنان در نابودي مصدق و دولت نوپاي او گرفت .

اشرف با دادن اطلاعات دروغين و جلب اعتماد آنان به خانواده سلطنتي، سعي در برانگيختن احساسات آنان داشت .

اما تلاشهاي اشرف در اين زمان به جايي نرسيد و او بار ديگر راهي پاریس شد .

در تابستان 1332 ناگهان طي تماس دو نفر امريكايي، اشرف از تصميم دولت امريكا مبني بر سرنگوني دولت مصدق مطلع گشت .

اشرف خود در رابطه با تماس امريكائيان در خاطراتش مي‌گويد: «در تابستان 1332 .

ش يك نفر ايراني كه نمي‌توانم نامش را فاش كنم و بنابراین او را آقاي ب خواهم ناميد، به من تلفن كرد و گفت: پيامي فوري براي

دارد .

وقتي با هم ملاقات كرديم، به من گفـت كه امريكا و انگليس درباره وضع كنوني ايران بسيار نگرانند و نقشه‌اي براي حل مساله دارند كه به نفع شاه خواهد بود .

او افزود كه همكاري من براي عملي‌شدن اين نقشه ضروري است .

وقتي از جزئيات طرح پرسيدم، گفـت كه اگر بپذيرم با دو مرد، يكي امريكايي و يكي انگليسي ملاقات كنم، ايشان همه‌چيز را براي من توضيح خواهند داد .

از آنجـا كه آقاي ب را خوب مي‌شناختم و از جمله مي‌دانستم كه وي دو گذرنامه دارد، يكي ايراني و ديگري امريكايي و نيز با صاحب‌منصبان عالي‌رتبه امريكايي در تماس است و به‌علاوه به‌علت آنكه به او اعتماد داشتم، با اين‌كار موافقت كردم .

« [xviii]

اشرف با آن دو نفر پنهاني ملاقاتي انجام داد و بنا به سخنان آنان، قرار شد اشرف به ايران بيايد و در تماس با شاه مطالب را به او بگويد تا آنها نيز از بيرون مقدمات کودتا را فراهم كنند: «آنها توضيح دادند كه اولين قدم براي اجراي نقشه موردنظر، يافتن وسيله كاملا مطمئني است براي رساندن پيامي به شاه و چون شخص حامل پيام بايست بسيار قابل اعتماد باشد تا هيچ نوع امكاني براي درز كردن خبر وجود نداشته باشد، به فكر من افتادند .

پرسيدم آقاين آگاه هستيد كه من در تبعيدم و گذرنامه معتبري كه بتوانم با آن به ايران وارد شوم، در اختيار ندارم؟ مرد امريكايي گفـت: اين جزئيات را به ما محول كنيد .

آيا حاضريد اين كار را به‌خاطر برادرتان انجام بدهيد؟ [من گفتم:] البته، كي مي‌توانيد مرا سوار هواپيما بكنيد؟ [آنها گفـتند:] پس فردا .

قرار شد كه دو روز بعد به فرودگاه اورلي رفته بليط گرفته به ايران سفر كنم .

در آنجا به دنبال باربري از دري گذشتم و وارد دالان درازي شدم كه در آن اتومبيلي در انتظار من بود .

سوار اتومبيل شدم و با آن مستقيما تا پلکان هواپيما رفتم .

در آنجا به من کارت عبور داده شد و پاكتي كه بايست به برادرم برسانم .

به مجردي كه در هواپيما بر روي صندلي نشستم، متوجه دو مرد دي شدم كه آشكارا مامور حفاظت من بودند يا بهتر بگويم، مامور حفاظت پاكتي بودند كه با خود داشتم .

« [xix]

«اشرف به‌محض رسيدن به تهران با كمك دوستانش مخفيانه به منزل يكي از برادران ناتني‌اش رفت .

نيم‌ساعت پس از ورود، خدمتكار ي نزد اشرف رفت و به او گفـت كه فرماندار نظامي تهران از ورود او مطلع شده است .

طي برخورد فرماندار نظامي تهران با اشرف، وي علت ورود را جمع‌آوري پول براي مخارج بيمارستان پسرش بيان كرد .

و از فرماندار نظامي خواست تا در صورت عدم موافقت، او را دستگير كند .

به‌دنبال مذاكره فرماندار نظامي تهران با مصدق، اجازه اقامت اشرف براي بيست‌و‌چهار ساعت داده شد و به تمام دوائر دولتي ذير دستور داده شد كه با اشرف در مورد جمع‌آوري پول مخارج بيمارستان همراهي شود .

« [xx] به‌هرصورت اشرف از آشنايي با گاردهاي كاخ سلطنتي استفاده كرد تا برادرش را ببيند و پاكت مزبور را به او تحويل دهد .

اشرف نه روز بعد، پس از انجام کارهای شخصی‌اش، از ایران خارج شد و به پاریس بازگشت .

اندکی بعد عملیات آژاکس که عبارت بود از يك سلسله عملیات نظامی برای بازگرداندن قهری شاه به تخت سلطنت، انجام شد .

این عملیات که با کمک نیروهای مخالف مصدق و ارتش در ایران صورت گرفت، برای امریکا بیش از شصت هزار دلار مخارج دربرداشت؛ درحالی‌که سیا حاضر بود تا يك میلیون دلار نیز برای برکناری مصدق هزینه کند .

پس از استقرار رژیم کودتا در ایران، همه عوامل و مزدوران امریکایی که در سرکوب نهضت ملی ایران دست داشتند، پاداش خیانت خود را گرفتند .

نظامیان ترفیع یافتند و مقامات مهم نظامی و امنیتی را قبضه کردند .

از میان نظامیان، افرادی که با سیا و اینتلجنس سرویس ارتباط مستقیم داشتند و به صورت مهره‌های موثر رژیم درآمدند، اردشیر زاهدی داماد شاه شد و به یکی از گردانندگان موثر سیاست خارجی ایران و رابط مورد اعتماد امریکا و شاه تبدیل گردید و برادران رشیدیان نیز در جرگه بانکداران معتبر ایران درآمدند .

درکل طراحان کودتا در خارج و همه کسانی که در این امر دخالت داشتند، پاداشهای کلانی دریافت کردند .

نتیجه

تحقیق و بررسی در زمینه‌های مختلف اجتماعی و شناخت بهتر زوایای تاریخی، دقت خاصی می‌طلبد؛ بدین‌معناکه در کاوش مسائل و حوادث، باید به علل و عوامل اصلی بروز يك حادثه پرداخت و حوادثی را که گاه از يك ندانم‌کاری، يك سخن ساده، حسد، رقابت و حتی عشق برمی‌خیزند و تحولات تاریخی يك جامعه را رقم می‌زنند، نباید نادیده گرفت .

دراین‌بین بررسی نقش زنان و تاثیر آنان در فرایندهای تاریخی، بسیار مهم و حیاتی است .

در بررسی تاریخ ایران‌زمین، در رجعت به اعصار کهن این مرزوبوم، جای پای زنان در ورائی حوادث، کاملاً مشهود است .

در دوران سلسله پهلوی که غرب‌گرایی اساس فعالیتها و جزو اهداف اصلی دولت قرار گرفت، زن به‌اجبار به درون اجتماع کشیده شد و به ایفای نقش تصنعی و ظاهری در جامعه پرداخت .

این نقش هرچند به‌شکلی‌صوری انجام می‌شد، اما تاثیر زنان را در مسائل و حوادث تاریخی افزون می‌ساخت، به‌طوری‌که گاه یار سلطان وقت می‌شدند و در بروز حوادث سیاسی نقشی حساس ایفا می‌نمودند و گاه در رقابت با قدرت حاکمه، گروهها و انجمنهای سیاسی کشور را در دست گرفته و در آنها به فعالیت می‌پرداختند .

تاجایی‌که زنی چون اشرف پهلوی در دوام و بقای سلسله پهلوی و در ارتباط دولت با قدرتهای بیگانه، به رکنی منحصر به‌فرد تبدیل شد و خود به یکی از پایه‌های قدرت و استحکام رژیم پهلوی تبدیل گردید؛ چنانکه در بسیاری از موارد قتل، تبعید، زندان، عزل و نصب و جای پای او مشخص است .

او در رقابت با همسران برادرش محمدرضاشاه، به‌ویژه در رقابت با فرح پهلوی و یا در ایجاد دسته‌ها و باندهای سیاسی، تا آنجا پیش رفت که سرانجام ناخواسته به یکی از عوامل موثر در سقوط سلسله پهلوی تبدیل شد .

[i] - اشرف پهلوی، من و برادرم، تهران، نشر علم، 1375، ص32

[ii] - ثریا اسفندیاری بختیاری، کاخ تنهایی، تهران، نشر البرز، 1372، ص149

[iii] - اشرف پهلوی، همان، ص32

- [iv]- منوچهر فرمانفرمائيان، خون و نفت: خاطرات يك شاهزاده ايراني، تهران، ققنوس، 1377، ص128
- [v]- اشرف پهلوي، همان، ص68
- [vi]- اسماعيل جمشيددي، دوقلوي ميرپنج، تهران، علمي، 1376، صص37-38
- [vii]- حسين فردوست، ظهور و سقوط سلطنت پهلوي، تهران، انتشارات اطلاعات، 1369، ص63
- [viii]- همان، ص66
- [ix]- ثريا اسفندياري بختياري، همان، ص48
- [x]- حسين فردوست، همان، ص231
- [xi]- همان، صص232-233
- [xii]- خسرو معتضد، اشرف از سراي سنگلج تا سرير سلطنت، تهران، نشر پيكان، 1377، صص552-555
- [xiii]- اشرف پهلوي، همان، ص151
- [xiv]- اسماعيل جمشيددي، همان، ص137
- [xv]- نيلوفر كسري، زنان ذي نفوذ خاندان پهلوي، تهران، نشر نامك، 1379، صص152 و 154
- [xvi]- حسين مكّي، وقايع سيام تير 1331، تهران، انتشارات ايران، 1366، ص323
- [xvii]- همان، صص324 و 326
- [xviii]- اشرف پهلوي، همان، ص244
- [xix]- همان، ص249
- [xx]- همان